گفت‌وگو با ضیاء موحد به مناسبت انتشار دفتر شعر «بعد از سکوت»

# شعر مقوله‌ای قاتل است

علی شروقی

ضیا، موحد اگرچه شاید در ظاهر شعرهایش به چشم نیاید اما شاعری است که میراث کلاسیک شعر فارسی در شعرش تشخیص ویژه و البته بی‌هیاهو دارد. این میراث چنان آرام و بی‌سروصدا به شعر موحد راه یافته که در نگاه اول چه‌بسا حضور برتشخص آن را بر این سادگی انجام دنبالیم. مدرن بودن شعر او و این‌که اشعارش در عین اتصال به میراث شعری، رنگی از کهنگی ندارند، در همین نحوه استفاده از ظرفیت‌های شعر کلاسیک است و همچنین به‌خاطر اشراف او بر شعر جهان. شعر او مصداق شعر «سهل و ممتنع» است. ساده است اما آسان‌یاب و عامه‌پسند نیست. بعضی از شعرهایش در خوانش‌های چندین و چندباره است که خواننده را به جهان خود راه می‌دهند. چه بسا را اول بخوانیم و رد شویم و نکته یا نکته‌های اصلی ما بنهان شعر را درنیابیم و بر خوانش دوباره یا چندباره، شعر به تمامی نقاب از چهره بردارد و آنچه را از خواننده بی‌دقت مخفی نگه می‌دارد عیان می‌کند.

«بعد از سکوت» عنوان مجموعه‌ای از تازه‌ترین اشعار ضیا، موحد است که همراه با ترجمه انگلیسی این شعرها، به ترجمه سعید سعیدپور، در انتشارات هرمس منتشر شده است. «بعد از سکوت» عنوان باسمایی است برای این دفتر شعر. چراکه ثقل سکوت و غیاب را در بسیاری از این شعرها احساس می‌کنیم. این سکوت، جاهایی با خود مفهوم «شعر» که خورده است به این معنا که با سکوت کلمات، با فراقتن از کلمات، شعر آغاز می‌شود. همان شعر اول کتاب، به نام «بعد از سکوت»، که عنوان کتاب هم از آن گرفته شده، شعری است در تعریف شعر. چنان‌که جایی از آن آمده است: «حرفی دارم/ حرفی برای دیدن، بوییدن، لمس کردن/ اما معنی نکردن». که این یعنی «شعر». در شعرهای دیگری از کتاب هم بیوند شعر و سکوت و خواست فرار رفتن شعر از کلمات را می‌بینیم و احساس می‌کنیم. به مقوله «سکوت» در این شعرها در مقدمه کتاب هم اشاره شده است. مقدمه‌ای با عنوان «بوطیقای سکوت» که سعید سعیدپور آن را برای ترجمه انگلیسی شعرها نوشته و هم متن انگلیسی آن و هم ترجمه فارسی‌اش در کتاب هست. در بخشی از این مقدمه درباره شعرهای این دفتر شعر ضیا، موحد آمده است: «شعرهای این دفتر صدایی بی‌رمانیکیز خاسته از نگاهی به درون، اظهار شگفتی بیان ناشدنی هنگام نگاه‌کردن به مغاک بی‌رحم درون، چیزی که بیش هم از آن سخن گفته است – مایه‌های غالب اینجا سکوت، اندوه، زوال و البته مرگ است که در تصاویر مختلف فرمانی قاهر می‌راند».

مصاحبه پیش‌رو، بیشتر درباره شعرهای تازه ضیا، موحد در مجموعه «بعد از سکوت» است. اگرچه به مناسبت موضوع صحبت، جاهایی یای شعرهای دفترهای قبلی او هم وسط آمده است. از ضیا، موحد اخیرا سه فلمه‌ای هم در روزنامه «شرق» منتشر شده به نام «حافظ منطقی‌ترین شاعر جهان» که مقاله‌ای بود درباره حافظ در ساختار شعر حافظ و به‌طورکلی رطط شعر با منطق. در بخشی از این گفت‌وگو از ضیا، موحد خواستیم این بحث را قدری باز کند. مقوله ضیا، موحد از «منطق»، چنان‌که خود در این گفت‌وگو می‌گوید، «آن نظم ذهنی است که واژه‌ها را کنار هم می‌گذارد.» و آن خط‌ربطی که باعث می‌شود انسجام و استحکام پیدا کند و کلمات و عبارات زائد در آن راه نیابد. به اعتقاد موحد «منطق علم فرم است. یعنی مفهوم فرم را به دست می‌دهد.» و «آنچه در هنرها مهم است فرم و ساختار است.» او می‌گوید: «کاری که ساختار نداشته باشد کار هنری نیست. کار هنری را فرم و ساختار است که زیبا و قابل رؤیت می‌کند. فرم و ساختار است که باعث می‌شود اثری به دل بنشیند».

ضیا، موحد شاعری فلسفه‌خوانده است و ردپای فلسفه و را در شعرهایش هم می‌توان دید. او در این گفت‌وگو از شعرهای کلاسیک و مفاهیم فلسفی بر شعرش نیز سخن گفته است و همچنین از تاثیری که از دیگر هنرها، از جمله سینما و موسیقی، گرفته است. گفت‌وگو با ضیا، موحد را می‌خوانید.

**★ روی جلد تازه‌ترین دفترشعرتان، «بعد از سکوت»، نوشته شده است «منتخب اشعار ۱۳۹۶-۱۳۹۴». واژه «منتخب» به روی جلد آمده این ذهنیت را در مخاطب به وجود می‌آورد که شعرهای دیگری هم در این سال‌ها سروده‌اید و از بین آن‌ها تعدادی را برای چاپ انتخاب کرده‌اید و تعداد دیگری را نخواسته‌اید چاپ کنید. درست است؟**

اول این نکته را بگویم که این «منتخب اشعار» به کل دفتر جلد آمده یا فقط بعضی از اشعار شوند و خیال کنند «بعد از سکوت» منتخبی از شعرهای قبلی من است. یعنی شعرهایی که قبلا چاپ کرده‌اند. «همزمان» همین عده‌ای اصلا کاری به این کتاب نداشتند و آن را نگرفتند. چون فکر کردند این شعرها را در دفترهای شعری قبلی می‌خوانده‌اند. اما این شعرها تازه‌اند و قبلا چاپ نشده‌اند و روی جلد هم یایین عبارت «منتخب اشعار» درج شده است که این شعرها مجموعه یا چه دوره‌ای است...

**★ یله نوشته شده «۱۳۹۶-۱۳۹۴»، که این یعنی شعرها مربوط به سال‌های اخیر هستند. اما این‌که نوشته شده «منتخب» نشان می‌دهد شعرهای دیگری هم در این سال‌ها سروده‌اید که در کتاب نیامده.**

بله، در این دوره شعرهای دیگری هم گفته بودم ولی من در چاپ شعرهایم سخت‌گیر هستم. برای همین از بین شعرهای تازه‌ام تعدادی از شعرهایی که انتخاب کردم و بقیه را کنار گذاشتم.

**★ آخرین شعر دفتر شعر قبلی‌تان، «و جهان آبستن زاده شد»، تاریخ زمستان ۹۱ را دارد. یعنی دو سال قبل از زمانی که شعرهای «بعد از سکوت» آغاز می‌شود. آیا در این فاصله دوساله مدتی اصلا شعر نگفتید یا گفتید و چاپ نکردید؟**

مدتی اصلا نتوانستم شعر بگویم. حل رجوعم ساخته نبود. برای شعر باید انرژی و نشاط داشت و من آن نشاط را نداشتم. بنابراین مدتی اصلا شعر نگفتم.

**★ منظورتان از این نشاط که می‌گویید قبلا چیست؟ فاعدتا باید چیزی قبل از آن حالی باشد که مستقیما در شعر نمود پیدا کند. یعنی اگر بپذیریم که اصولا برای شعرگفتن، حال هر نوع شعری با حر حال و هوایی، باید نشاط داشت. کمی توضیح بدهید؟ نتیجه گوفته که این نشاط نه شما می‌گویید نباید ربطی به تلخ یا شادبودن شعر خود داشته باشد؟**

بله، به قول حافظ «کی شعر تر انگیزد خاطر که حزین باشد/ یک نکته در این معنی گفتیم و همین باشد». دارد می‌گوید حزین بودن باعث شعر گفتن نمی‌شود و درست هم می‌گوید. یک تفاوتی هست بین اندوه و غم. اندوه حالت انسانی درستی است، به این معنا که انسان در معرض نامایمانی‌ها قرار می‌گیرد و دچار اندوه می‌شود و این اندوه انسانی درعین‌حال با یک انرژی همراه است. اما غم حالت خیلی بدی است و در واقع همان حالتی است که به آن «افسردگی» می‌گویند که بسیاری هم هست. اما نه‌ آن در حالت افسردگی، یعنی وقتی آدم به قول معروف دپرس است، شعر گفتن ممکن نیست. من این مسئله را در شعر «در لحظه‌های سنگ» که در دفتر شعر «مشتی نور سرد» چاپ شده این‌گونه تجسم داده‌ام: «در لحظه‌های سنگ/ اندوه هم نمی‌رود/ و نام‌ها/ نامیده‌ای ندارند/ اینجا سکوت یعنی بهت/ در انتهای خاطره/ شمعی سیاه می‌سوزد/ و مرد کوری آنجا/ بر صفحه کتابی خم مانده/ و در کلام معنا/ رودی است خشک/ آن‌سوی حرف/ آن‌سوی فعل/ ماندن/ مصیبت/ رفتن/ محال». حقیقی شعر سیاه و تلخی است و منظور من از «غم» همین حالتی است که در این شعر توصیف بیدا کرده و این «غم» همان‌طور که گفتم و «اندوه» متفاوت است. یادم است وقتی این شعر را برای چند نفر خواندم تعجب کردند و گفتند تو بعد از این دیگر چطور می‌توانی اصلا شعر بگویی؟

**★ قبل از این‌که سراغ شعرهای «بعد از سکوت» برویم می‌خواستم درباره ترجمه این شعرها بپرسم. چون کتاب به‌صورت دوزبانه درآمده و ترجمه انگلیسی شعرها را هم در بخش دوم کتاب داریم. می‌خواستم بپرسم آیا ترجمه با نظارت خودتان انجام شد و از آن راضی هستید؟**

بله، من ترجمه را دقیق از جلد نگاه کردم. ترجمه خوبی است. سعیدپور ترجمه فارسی به انگلیسی‌اش خیلی خوب است.

**★ مقدمه کتاب را هم آقای سعیدپور نوشته؟**

بله. در واقع ترجمه فارسی همان مقدمه‌ای است که برای ترجمه انگلیسی شعرها نوشته شده. مقدمه بدی هم نیست. فقط در متن فارسی‌اش دو اشتباه چاپی هست؛ یکی همان ابتدای متن که نمی‌دانم چرا نام «الیوت» به اشتباه «آلبرت» چاپ شده و یکی هم عبارت انگلیسی «Acta Poetica» که به اشتباه به‌صورت «Art-Poetries» درج شده است.

**★ راجع به ترجمه شعرها به این دلیل سؤال کردم که شعرهای این کتاب اگرچه ممکن است در ظاهر ساده به نظر برسند اما در آن‌ها خیلی پنهان و بی‌سروصدا آرایه‌هایی به کار رفته که ممکن است در ترجمه به زبان دیگر منتقل نشود. مثلا: «چه ساکت نشسته‌اند و چه سنگین/ فراز سینه ساکنانشان». اینجا بین ساکت و ساکن جناس هست. این جناس آیا می‌تواند در ترجمه منتقل شود؟ یا مثلا قافیه‌هایی که در شعرهای شما هست؟ مثلا: «یک نقطه سفیدست بر زمین/ تنها همین».**

نه این‌ها در ترجمه منتقل نمی‌شود. برای همین بعضی از شعرهای خیلی خوبم را نگذاشتم به انگلیسی ترجمه کنند. چون می‌دیدم نمی‌شود ترجمه‌شان کرد. مثلا یک شعر بلند دارم که از همین دسته است و اگر کسی بخواهد ترجمه‌اش کند باید خیلی به فرهنگ اسلامی و عربی و همچنین زبان قدیم فارسی آشنا باشد. این است که آن شعر هم ترجمه نشده است.

**★ «بعد از سکوت» عنوان باسمایی برای شعرهای این دفتر است؛ عنوانی که بیانگر حال و هوای این شعرهاست؛ شعرهایی که «سکوت» در آن‌ها حضوری پررنگ دارد و این «سکوت» انگار بیانگر چیزی است که کفته نشده و غایب است. از طرفی بسیاری از شعرهای این دفتر بیانگر خود مفهوم شعر هستند. اصلا همان اولین شعر کتاب که عنوان کتاب هم از آن گرفته شده به‌نوعی تعریف شعر است: «بعد از سکوتی تنها/ امشب دوباره بر سر حرف آمده‌ام/ تا مگه تلاش ترجیه و ریحانم را/ دوباره سرخ و سبز نازنه نگه دارم/ تا سبز و باغ را/ از لابه‌لابه گرد خوشبو/ امشب دوباره بر سر حرف آمده‌ام/ تا مگه کلاغان را/ از کشتزار خویش بتارانم/ حرفی دارم/ حرفی برای دیدن، بوییدن، لمس‌کردن/ اما معنی نکردن/ حرفی مانند موج آب/ پریچ‌وتاب/ مانند کیسوان تو یار/ ای همدم شبان من ای بیداری/ امشب دوباره بر سر حرف آمده‌ام/ حرفی برا از نگفتن». که این «حرفی برا نگفتن» گویی خود شعر است. آیا می‌توان گفت که «سکوت» در شعرهای این کتاب به نحوی با مفهوم شعر مرتبط است؟**

بله. چون شعر همیشه چیزهایی را ناگفته می‌گذارد و باید آنچه را که گفته نشده است در آن پیدا کرد. حکایت همان نقاشی است که به او می‌گویند بهترین تابلویی که کشیده‌ای کدام است؟ جواب می‌دهد: «یک اسب سفید است که نکشیده‌ام» آن اسب سفید نکشیده همان چیزی است که در شعر گفته نشده، یعنی در ظاهر شعر اصلا پیدا نیست و باید به عمق شعر برویم تا بفهمیم قضیه از چه قرار است؛ یعنی باید این ناگفته و ناپیدا را کشف کنیم. شعر خواندن نوعی کشف کردن است. البته اگر شعر باشد.

**★ از طرفی «سکوت» در شعرهای این کتاب انگار نوعی حضوت فرانر رفتن (کلمات را هم بیان می‌کند. نوعی نامیمکن شدن که باید آن هم باز به تعریفی از شعر برمی‌گردد. مثلا شعر «گریز» این خواست فرار رفتن از کلمات دست و پاگیر و جاگذاشتن آن‌ها را دارد که می‌گوید: «هم‌زمان/ می‌خواهم کبوتر باشم و درخت افاقی/ نهر باشم و خزه/ بر خود بنشینم و در خود سبز شوم/ و کلمه‌ها/ حیران به من نگاه کنند».**

بله، درست است. این شعر از نظر خودم یکی از شعرهای خیلی خوب کتاب و نظر خیلی‌ها را هم جلب کرد. در این شعر کمی به آن شعر نابی که من قبلا می‌خواهد به آن برسم نزدیک شده‌ام؛ یعنی چیزی بالاتر از کلمات مثل یک دشت کبوتر با درختی که رویش می‌نشیند، یک شعر نیش سبزه با نهر و گلا با طبیعت درآمیختن و یک نوع اتحاد بین انسان و طبیعت. این البته فقط یک لایه‌ی شعر است و این شعر لایه‌های دیگری هم دارد...

**★ از یکی‌شدن با طبیعت صحبت کردید. اتفاقا کل‌ها، به‌عنوان وجهی از طبیعت، از عناصر تکرارشونده شعرهای این کتاب هستند و اشاره به کل‌ها را در این شعرها زیاد می‌بینیم.**

توجه من به کل‌ها تا حدودی برمی‌گردد به گذشته و تماشای کشاورزی‌ها و نقاشی‌های قدیمی که «کل و سرخ» در آن‌ها فراوان بود. در اصفهان من تصویر «کل و سرخ» زیاد دیده بودم و این ناخودآگاه در شعر هم آمده. مثلا در مجموعه «مشتی نور سرد» شعری دارم که در آن صحبت از پرنده‌ای است و جایی از شعر می‌گوییم: «از سراسر آدم توست که شعر من بوسه است». این شعر را وقتی برای چند نفر از اصفهانی‌ها خواندم گفتند این‌که همان «کل و سرخ» است.

**★ درکلی از شعرهای همین کتاب «بعد از سکوت» هم از «کل و مرغ» کفته‌اید: شعر «و مرگ را به تو دوستر نبست» که در «رنا، ابوالحسن نجفی سروده شده، آنجا که می‌گوید: «در رنقش جهان/ کل و مرغ کاش‌ها/ حزن جان می‌کریند».**

این شعر در واقع به یک بیان استعاری فعالیت‌های ادبی نجفی را شرح می‌دهد...

**★ جز: شعرهای خیلی خوب کتاب است و الان چون حرف از «کل و مرغ» در شعرهای شما شد بدام آمد که در این شعر هم اسمی از «کل و مرغ» آمده... داشتیم راجع به مفهوم و تعریف خود شعر در شعرهای «بعد از سکوت» حرف می‌زدیم و این‌که بعضی از شعرهای این کتاب انگار درباره خود شعر هستند. یک نمونه دیگر شعری است که اصلا عنوانش «شعر» است: «پس از ظلمتی غلیظ/ تاکهان همه چراغ‌ها/ روشن می‌شوند/ اعصاب تا حد باریکی کشیده می‌شوند/ شکار در دسترس است/ صید در دام/ لحظه‌ای آرامش خیس/ و دوباره/ تاریکی». اینجا انگار صحبت از لحظه به وجود آمدن شعر است.**

عکس: آیدین رهبر

بله، این درواقع روند آمدن شعر است. چون لحظه آمدن شعر به لحظه شکار می‌ماند. همان‌طور که بلنک در شکار تمام تعامل عصب است و کشش اعصاب و عضلاتش او را به پیش می‌راند و می‌رود صید را می‌گیرد، شعر هم وقتی وارد ذهن شعر می‌گوید کلمات را به سمت خودش صید می‌کند. این لحظه شکار کلمات توسط شاعر، روش‌ترین لحظه ذهن است. بعد که شعر تمام می‌شود شاعر انگار اساس خستگی و بعد از آن احساس خلأ می‌کند. این خلأ به‌گونه‌ای است که تو گویی بعد از این دیگر شعری نخواهد گفت، یعنی احساس می‌کند دیگر نمی‌تواند شعری بگوید.

**★ در شعر دیگری هم به نام «بنویس و پاره کن» با عنوان از شعر است: «دوست من/ شعر گفتن آسان نیست/ بنویس و پاره کن/ بنویس و پاره کن/ تا آنجا که بنویسی/ و پاره کنند». که در سه سطر پایانی نکته زهرداری هم هست.**

بله. دقیقا کنایه زهرداری است... در سطر پایانی این شعر ابتدا قبلا می‌گوید: «پاره کنند» یک «آن‌ها» گذاشته بودم اما بعد محصول حذفش کردم برای این‌که نوبتی ابهام ایجاد شود.

**★ در شعر «هدیه» محصول از این است که شعر دیدیه مرگ است: «شعر/ را مرگ به من هدیه داده است...» در این شعر حرف از «زنده‌رودی» است که «گه می‌میرد» و «زیبایی گلی که می‌پژمرد» و «فصاحتی که ناگهان به لکنت می‌افتد». این‌ها همه نشان از مرگ دارند و درعین‌حال فراهم آورنده شعر هستند. یعنی شعر را به نحوی با مرگ و انهدام مرتبط کرده‌اید. دارن‌باره همین مسئله اصلی در شعر دست کنید؟**

ببینید شاعر مالا شکست می‌خورد و شکست شاعر هم مرگ شاعر است. بنا بر این شعر مقوله‌ای قاتل است. این را دیگران هم گفته‌اند و حرف هم من در این شعر همین است. به لکنت افتادن فصاحت، مرگ زنده رود. در همه این‌ها به نحوی مرگ شاعر هم نهفته است. اگر اشتباه نکنم بیتس است که می‌گوید شعر از ذهن گسیخته شاعر می‌شود. این در واقع همان معنی تخریبی شعر است.

**★ همان‌طور که اوایل صحبتمان هم گفتم، در شعرهای شما آرایه‌های ادبی طوری بی‌سروصدا به کار رفته که ممکن است بعض‌شان در نگاه اول به چشم نیایند. آیا این آرایه‌ها عمدا در شعر می‌آید و در همان تحریر اول در شعر وجود دارند و در واقع به‌صورت ناخودآگاه می‌آیند یا حاصل بازنویسی‌اند؟**

نه. حاصل بازنویسی نیستند. شعرهای من چون کوتاه است یک نفس خوانده می‌شود. البته بعد همگی است پس‌ویسه‌هایی یکنم اما خیلی کم.

**★ بریویم سراغ دو شعر «و مرگ را به تو دوستر نبست» و «و هفته‌ها بی چمه» که در رنا، ابوالحسن نجفی و به نام او سروده شده‌اند. در مورد شعر «و مرگ را به تو دوستر نبست» گفتید که در این شعر خلاصه‌ای از زندگی ادبی ابوالحسن نجفی را به‌صورت استعاری آورده‌اید؟**

بله... مثلا آنجا که می‌گویم: «گل‌ها شکوفه بیش کرده/ و مرغان ساکت نشسته/ تا به هزار و یک شب شوق سیازند» اشاره‌ام به ترجمه‌های داستان ابوالحسن نجفی است و این‌که نجفی متوجه داستان بود و چقدر هم خوب داستان را می‌خواند. یا جایی که می‌گویم: «سایه‌روشن‌ها/ به آهک وزن‌های تو/ در ایوان می‌رقصند» اشاره‌ام به آثار نجفی در زمینه عروض و اوزان شعر فارسی است.

**★ در شعر «و هفته‌ها بی چمه» هم از ابوالحسن نجفی یاد کرده‌اید و این شعر هم یکی از بهترین شعرهای کتاب است. در این شعر هم سکوت و غیاب مرگ بسیار پررنگ است. به این چنین‌ست/ که تاکهان افاق تاریک می‌شود/ و خانه‌های خالی/ و کوچه‌های شام نابدید/ و شهر را/ که توجه، خانه، و آن اتاق کار تاریک/ از نقشه نابدید/ و هفته‌ها بی چمه/ هنوز نمی‌دانم/ به روزها من باید تسلیت بگویم/ یا روزها به من».**

این شعر اشاره‌اش به چمه‌هایی است که من و دو سه نفر دیگر به خانه آقای نجفی می‌رفتیم. هر چمه می‌رفتیم به خانه ایشان و ایشان هم همیشه می‌گفت از کاری دارید بیاورید بخوانید. خیلی مفید به کار کردن بود. ما به شوق نجفی هم که بود چیزی، اعم از شعر و مقاله و ... می‌نوشتیم و برایش می‌خواندیم. اما وقتی او رفت بعدازظهرهای چمه‌ها خیلی سنگین و ملال‌انگیز شد. بعدازظهرهای چمه البته در حال عادی هم سنگین و ملال‌انگیز است اما با رفتن نجفی در واقع همان‌طور که در آن شعر گفته‌ام هفته‌ها اصلا بی‌چمه شد و انگار روز جمعه را حذف کنیدند.

**★ این‌که می‌گویید وجه شخصی ماجراست. اما غایی که در آن ترسیم شده قابل تعمیم است...**

خب بله، اصولا این تجربه فقدان و از دست دادن یک عزیز تجربه‌ای است که خیلی‌ها دارند. یکی از دوستان من که خانمش را از دست داده بود دچار همین حالت شده بود. خیلی غمگین بود این‌که می‌رفت خانه و همسرش دیگر نبود و خانه خالی بود، انگار که اصلا هیچ‌چیز در خانه نباشد...

**★ از این لحاظ هم بله. شاید برای خیلی‌ها قابل درک است. ولی نحوه بیان این تجربه به‌صورت شعر هم مهم است. یعنی وقتی این تجربه به‌صورت شعر درمی‌آید این نحوه بیان است که چنین تجربه‌ای با هر سطرهای تو برای خواننده‌ای که در شعر با آن تجربه مواجه می‌شود قابل درک می‌کند. البته می‌شاعر شعر موضوع را بیان کند که قابل تعمیم شود و از یک حس صوفا شخصی فراتر برود. نقطه قوت شعر «و هفته‌ها بی چمه» به نظرم همین است. قبول دارید که یکی از مسائل بسیاری از شعرهای امروز این است که مسئله شخصی در آن‌ها طوری بیان شعری پیدا نمی‌کند که قابل تعمیم شود و خصوصی باقی می‌ماند؟**

درست است. ذهن باید پُر، و تصور آدم از ادبیات و شعر باید بالا باشد که تنها به حدیث نفس نپردازد و به شعر جوهر نامرئی/ در کتاب «و جان آبستن زاده شد». شعر باید یک جنبه عالم‌تر من از دست رفته است اکتفا نکند. شعر باید یک جنبه عالم‌تر من از دست رفته است که ورای شعر خاصی باشد که با مرگ شاعر از بین برود.

**★ آیا شعر شما صرفا متاثر از مطالعات شعری و ادبی‌تان است یا از هنرها و علوم دیگر هم تاثیر می‌گیرید؟ مثلا نقاشی، سینما، موسیقی و...؟**

بیشتر خود شعر و زبان شعری روی کار من اثر گذاشته است. البته از سینما و به‌خصوص موسیقی هم تاثیر گرفته‌ام. اما از نقاشی کمتر. چون از کودکی اصولا در خانه ما نقاشی رسم نبود. بیشتر ادبیات و موسیقی و تا حدی سینما بر کارم تاثیر داشته‌اند و البته کتاب‌ها و تجربه‌های فلسفی که تاثیرشان بر کارم زیاد است.

**★ از تاثیر سینما ممکن است مثالی بزنید؟**

یک نمونه‌اش صحنه‌ای از فیلم «موبی‌دیک» جان هیوستون است. در این صحنه که مربوط به قبل از وقوع فاجعه نهایی است، یک نفر که بالای دکل و در یک فضای آبی و ترسناک ایستاده است ناگهان به پایین پرت می‌شود. این صحنه از فیلم «موبی‌دیک» خیلی روی من اثر گذاشت و در شعری به نام «دریای سرد آبی» در کتاب «مشتی نور سرد» آمد: «امشب/ آرام می‌نوازند/ این اختران سبز/ آرام/ تا/ سپیده‌دمان/ آرام/ تا لحظه بزرگ/ تا آن نهنگ سرخ/ و آن نبرد خونین/ آری/ امشب/ آرام می‌نوازند/ این اختران سبز/ آرام/ تا/ سپیده‌دمان».

**★ یعنی بلافاصله بعد از دیدن فیلم «موبی‌دیک» و تاثیر آن صحنه این شعر را گفتید؟**

نه. آن صحنه در ذهنم ماند و مدت‌ها بعد آمد توی این شعر. حالا که صحبت تاثیر سینما شد این را هم بگویم که به نظرم یکی از نمونه‌های چنین تاثیری شعر «مرگ ناصری» شاملو است. «مرگ ناصری»، را وقتی خواندم دیدم خیلی تحت تاثیر یکی از فیلم‌هایی است که درباره مسیح ساخته شده.

**★ کدام فیلم؟**

اسمش الان یادم نمی‌آید. شاید فیلمی که پازولینی ساخته...

**★ انجیل به روایت متی؟**

شاید.

**★ کفتید موسیقی هم بر شعرتان تاثیر داشته؟**

بله، اصلا وزن شعر من که نوعی وزن طبیعی است و خودش را به رخ نمی‌کشد به‌خاطر آشنایی‌ام با موسیقی است.

**★ موسیقی ایرانی؟**

موسیقی به‌طورکلی. حتی شعرهایی دارم که مستقیما به موسیقی اشاره دارد.

**★ فکر می‌کنم در «و جهان آبستن زاده شد».**

بله، مثلا شعر «عطر ملایم اندوه» در «و جهان آبستن زاده شد» متاثر از موسیقی است: «بخوان/ با این صدا/ عطر ملایم اندوه/ با شمع‌های روشن انگشتان/ لغزان به سیم تار/ شاید مگر تو برداری/ باری که پشت مرا خم کرده است/ باری که برنداشتم».

**★ شما قافیه هم در شعرهایتان زیاد به کار می‌برید و این هم چنان‌که در اوایل گفت‌وگو درباره‌اش حرف زدیم از آن مقوله‌هایی است که ترجمه‌پذیر نیست.**

نه، ترجمه‌پذیر نیست. قافیه اگر به‌جا بنشیند و از دل خود شعر درآید خیلی به دل می‌نشیند و نقش مهمی در شعر بازی می‌کند. مثلا همان «مُردم» از پس که شعر به خواندم»، به‌خاطر قافیه‌اش می‌تواند بد کار کرد و تبدیل شود به دعاهای ما.

**★ کفتید قافیه و نحوه‌ای فلسفی هم بر شعرتان تاثیر زیادی گذاشته؟**

فراوان تأثیر گذاشته. به‌خصوص موضوع زمان. در شعر من زمان نقش خیلی اساسی‌ای دارد. یک نمونه‌اش در همین کتاب «بعد از سکوت» شعر کوتاهی است که اصلا نامش هم «زمان» است: «بیری/ من که/ خشک شدن دیرا را/ نخواهم دید/ دیرا/ ابدی است». یا این شعر از یکی از دفترهای دیگرم: «طفلی سست خفته در آینه/ بدان‌سان که کنی در گذشته به طور رفته است/ موریانه‌ای است که بوفقده ترا می‌سوباند.» شعر اشاره دارد به آن تناقضی که در ذات زمان است؛ یعنی زمانی که نیامده است؛ زمانی که می‌آید می‌شود. زمان حال و بعد بلافاصله می‌گذرد و به گذشته تعلق می‌گیرد. اینجا به سه فصت متناقض جطور می‌توانند در یک جمع شود به نحوی که زمان هم آینده باشد، هم حال و هم گذشته در این شعر به‌صورت شاعرانه بیان شده است. به‌دلیل همین خاصیت زمان است که بعضی فلاسفه مثلا گودل منکر حقیقی‌بودن و عینی‌بودن آن هستند و معتقدند زمان توهمی بیش نیست. اما من در این شعر درعین‌حال که همین نیرو را مطرح کرده‌ام به‌نوعی به آن مخالفت هم کرده‌ام. چون گفته‌ام زمان «موریانه‌ای است که می‌وفقه ترا می‌سوباند».

در حرالی‌که آن وقفه هم خالص باشد جطور می‌تواند این‌طور آدم را از یا درآورد؟ پس وهم خالص نیست. یکی از شعرهای دیگر من که جنبه فلسفی دارد و آن را در مجموعه «بعد از سکوت» آورده‌ام شعری است به نام «هنوز». در سطر آخر این شعر گفته‌ام: «فراموشی وقوفیه». وقتی توجه به شعر از برای یکی از فلاسفه مشهور انگلیس فرستادم، چون به مذاق فلسفی‌اش نزدیک بود خیلی از آن خوشش آمد و گفت تو در این شعر جواب خواه را داده‌ای.

**★ کفتید موسیقی هم بر شعرتان تاثیر داشته؟**

بله. منظورم این است که من به سن‌پتزبورگ داشتم و در آن شب‌های نفرهای معروفش آنجا بودم و این داستان را شنیده که طلبکاران پدر داستایوفسکی آن‌قدر به او مشروب می‌خوراندند که از دنیا می‌رود و در واقع از این راه او را آزار و اذیت می‌کردند. نمی‌دانم این وایتن چقدر درست است اما این کاری است که داستایوفسکی به نحوی با خودش می‌کرد. یعنی با قلمبرداری همه‌چیزش را از دست داد که این کارش در واقع نوعی خودکشی بود. به همین‌دلیل است که در این شعر می‌گویم با قماری که با مرگ معلوم است که آن حکایت در مورد پدرش هم می‌گفت آکای‌اش از همه اطرافیانش بیشتر بود. هم آکاهی سیاسی‌اش و هم آکاهی اجتماعی‌اش. ببینید چه نظمی به عروض داد و چطور نشان داد که عروض شعر نـو را دامه طبیعی عروض قدیم است. این کاری که نیما کرد خیلی کار مهمی بود. اخوان می‌گوییم بزرگ‌ترین کار نیما همین تطبیق عروض سنتی است. یعنی آدم از دل خود عروض سنتی عروض جدید خودش را بیرون آورد. حالا البته ممکن است عده‌ای همچنان غرق فروشیم و ایرادی هم ندارد، ولی امروزه دیگر غزل صرفا مصرف داخلی دارد و نمی‌توان آن را به‌عنوان شعر به جهان عرضه کرد.

**★ این‌که خواهش کردم شعر بخوانید من منتظر در شعر را که در مقاله‌ای مطرح کرده‌اید بیشتر بسازکنید برای این است که ممکن است این بحث سوء تفاهمی را باعث شود. یعنی بعضی فکر کنند ذهن منطقی به این معنی است که شما می‌نشیند و آگاهانه شعری را می‌سازید.**

نه. منظور من این نبود. منطقی که من از آن صحبت می‌کنم همان ذهنیتی است که آدم از ریاضی، از علم، از نقاشی و از هر چیزی که فرم دارد می‌گیرد. منطق علم فرم است. یعنی مفهوم فرم را به دست می‌دهد. این قضیه فرم را هم من باید در آن مقاله می‌گفتم و دربارهاش صحبت می‌کردم اما فرصت نشد. آنچه در هنرها مهم است فرم و ساختار است. کاری که ساختار نداشته باشد کار هنری نیست. کار هنری را فرم و ساختار است که زیبا و قابل رؤیت می‌کند. فرم و ساختار است که باعث می‌شود اثری به دل بنشیند. کار هنری را فرم و ساختار می‌کند. ما قبلا هم گفتیم که کار هنری باید ساختار نداشته باشد کار هنری نیست. کار هنری را فرم و ساختار است که زیبا و قابل رؤیت می‌کند. فرم و ساختار است که باعث می‌شود اثری به دل بنشیند. فرم به این شکل که از آن صحبت می‌کنم کمی با اسرای اسطور در قیاس ما است. اسطو با کشف قیاس، علم را به‌کاری درآورد. منظور ارسطو توجه به فرم است. توجه به شی، و توجه به ساختار است و این کاری است که الان هم در علوم می‌کنند و معتقدند ساختار از همه‌چیز مهم‌تر است.

**★ پس شما قاعدتا از بحث حرف مقوله نیستید که شعر صرفا زیبایه الهام است؟**

نه. من با این حرف مخالفم و معتقدم شاعر باید کارگاه داشته باشد و در کارگاهش مرتب و مدام کار بکند. مثل کاری که کارشاعر باید تداوم داشته باشد. باید بنشیند و واژه‌ها را سبک و سنگین کند. غیر از این کارش می‌شود تکرار مکررات. شما تا زمانی محشور نباشید و دائما در فکر زبان و کاربرد زبان نباشید نمی‌توانید شعر بگویید. کار ش